

The European Union and the Syrian Crisis

Seyed Morteza Arizi Meybodi^{1*}, Bahareh Sazmand²

1. Ph.D. Student, Regional Studies, University of Tehran, Tehran, Iran. (Corresponding Author):
mortezaoreizi@gmail.com
2. Associate Professor, Faculty of Law and Political Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran.
Bsazmand@ut.ac.ir

Received: 8 June 2018; **Revised:** 16 July 2018; **Accepted:** 10 August 2018

Abstract

In the 1950s, the European region made integration in the form of European community. Various views were presented by scholars, including Andrew Moravcsik who brought up the theory of “Liberal Intergovernmentalism” by examining the strengths and weaknesses of the European community. Since this theory, compared with other theories, shows the integration among European Union in a more practical way especially in the context of the common agricultural policy, the present study examines the common foreign and security policy of the European Union towards the Syrian crisis based on this theory.

The present study’s research method is library research and descriptive correlational research. The hypothesis of the article is that the common foreign and security policy of the European Union has not been met due to the different behavior of the main actors of the European Union (UK, Germany, and France) over the Syrian crisis. The results of this research show that considering the assumptions of identifying states as the main actors of integration and rationalizing their behavior, the theory of “Liberal Intergovernmentalism”, in contrast to other similar theories, has a more realistic view of European integration. In this theory, integration between governments was examined in three stages of identification of national preferences, bargaining between governments, and institutional selection, among which integrated institutions and the common foreign and security policy of the European Union after the Maastricht Treaty was of great importance among the integrated institutions.

Keywords: European Union (EU), Foreign Policy, Liberal Intergovernmentalism, Moravcsik, Syria.

اتحادیه اروپا و بحران سوریه

سید مرتضی عریضی میبیدی^{۱*}، بهاره سازمند^۲

۱. دانشجوی دکتری مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه تهران، تهران، ایران. (نویسنده مسئول): mortezaoreizi@gmail.com

۲. دانشیار، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. Bsazmand@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۳/۱۸؛ تاریخ اصلاح: ۱۳۹۷/۰۴/۲۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۵/۱۹

چکیده

در دهه ۱۹۵۰ منطقه اروپا اقدام به همگرایی در قالب جامعه اروپا کرد، در این زمینه دیدگاه‌های مختلفی از سوی صاحب‌نظران مطرح شد، از جمله اندرو موراوچیک با بررسی نقاط ضعف و قوت جامعه اروپایی نظریه «بین‌حکومت‌گرایی لیبرال» را مطرح کرد. از آنجا که این نظریه نسبت به سایر نظریات، به شکل عملیاتی‌تر، همگرایی را در اتحادیه اروپا به ویژه در زمینه سیاست مشترک کشاورزی نشان می‌دهد، پژوهش حاضر سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا را در قبال بحران سوریه براساس این نظریه بررسی کرده است. روش پژوهش، کتابخانه‌ای و به صورت توصیفی-تحلیلی است. فرضیه مقاله این است که به دلیل رفتار متفاوت بازیگران عمده اتحادیه اروپا (انگلستان، آلمان و فرانسه) نسبت به بحران سوریه، سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا چندان برآورده نشده است. نتایج نشان داد، با در نظر گرفتن پیش‌فرض‌هایی مانند شناسایی دول به عنوان بازیگران اصلی همگرایی و عقلانی رفتار کردن آن‌ها، نظریه «بین‌حکومت‌گرایی لیبرال» برخلاف سایر نظریه‌های مشابه، نگرشی واقع‌بینانه‌تر در امر همگرایی اروپایی دارد. در این نظریه همگرایی بین دولتها در سه مرحله شناسایی ترجیحات ملی، چانه‌زنی بین دولتها و انتخاب نهادی بررسی شد، که در میان نهادهای همگرا، سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا بعد از پیمان ماستریخت، اهمیت زیادی را نشان داد.

واژگان کلیدی: اتحادیه اروپا، بین‌حکومت‌گرایی لیبرال، سوریه، سیاست خارجموراوچیک.

مقدمه

زمانی که جامعه اروپا بر اثر بحران‌های واگرایانه در اواخر دهه ۸۰ از هم پاشیده شد و جای خود را به اتحادیه اروپا داد. اندرو موراوچیک با توجه به نواقص فدرالیسم و نوکارکردگرایی نظریه‌ای را با عنوان «بین‌حکومت‌گرایی لیبرال» مطرح کرد و با توجه به تشکیل اتحادیه اروپا در سال ۱۹۹۲، عملیاتی‌شدن این نظریه نیز اثبات شد. در واقع، پیش‌فرض‌هایی مانند شناسایی دول به عنوان بازیگران اصلی همگرایی و عقلانی رفتارکردن آن‌ها نشان داد که این نظریه برخلاف همتایان مسوق خود نگرشی واقع‌بینانه‌تر در امر همگرایی اروپایی دارد؛ همگرایی را در سه مرحله شناسایی ترجیحات ملی، چانه‌زنی بین دولت‌ها و انتخاب نهادی می‌بیند و براساس آن، فرایند همگرایی را درباره اتحادیه اروپا توضیح می‌دهد. در میان نهادهای همگرا، سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا بعد از پیمان ماستریخت اهمیت خود را نشان داده است؛ این نهاد بارها در زمینه بحران‌های خاور میانه مانند بحران عراق (۲۰۰۳)، بحران غزه، بحران لیبی (۲۰۱۱) مورد آزمایش قرار گرفته و براساس آن میزان همگرایی اتحادیه اروپا در زمینه واکنش مشترک یا غیرمشترک سنجیده شده است. حال در این گزارش به دنبال بررسی سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا برحسب نظریه بین‌حکومت‌گرایی لیبرال در قبال بحران سوریه هستیم. فرضیه مد نظر گزارش این است که به دلیل رفتار متفاوت بازیگران عمده اتحادیه اروپا (انگلستان، آلمان و فرانسه) نسبت به بحران سوریه، سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا چندان برآورده نشده است. این گزارش به صورت توصیفی-تحلیلی و براساس منابع کتابخانه‌ای-اینترنتی نگاشته شده است.

شکل‌گیری نظریه

در پاسخ به ضعف‌ها و کاستی‌های رهیافت نوکارکردگرایی در دهه ۸۰ نظریه بین‌حکومت‌گرایی توسط استنلی هافمن مطرح شد. این نظریه به‌شدت بر ایده‌های رئالیست درباره دولت و نقش آن در روابط بین‌الملل تأکید دارد (Bache & George, 2006, p.12). در نگاه استنلی هافمن، بزرگ‌ترین

ضعف نوکارکردگرایی، پیش‌بینی همگرایی اجتناب‌ناپذیر بر مبنای پویایی داخلی در یک وضعیت ثابت بین‌المللی است. وی همچنین بر این باور بود که منافع ملی می‌تواند موجب همگرایی بین برخی حکومت‌ها شود و در نتیجه، به حضور حکومت‌ها در فرایند همگرایی منجر خواهد شد. همچنین، حکومت‌های محلی به دلیل غلبه بر شرایط داخلی می‌توانند درجه و سرعت همگرایی را کنترل کنند (Bache & George, 2006, p.13). با این حال، موراوچیک، بنیان‌گذار نظریه بین حکومت‌گرایی لیبرال، نیز به مسائل داخلی کشورها اهمیت داده و با توجه به آن رهیافت خود را تنظیم و تدوین کرده است.

نظریه پردازان

به‌طور کلی، زمانی که از این نظریه در پژوهش‌های آکادمیک یاد می‌شود؛ اندرو موراوچیک^۱ به عنوان بنیانگذار این نظریه سخن به میان می‌آید. در واقع، بین حکومت‌گرایی لیبرال برای اولین بار توسط وی در طول دهه ۱۹۹۰ ارائه شد. موراوچیک در مقاله‌اش با عنوان «چانه‌زنی بر سر قانون واحد اروپا: منافع ملی و دولت قراردادی در جامعه اروپا» به انتقاد از نوکارکردگرایی پرداخت و رهیافتی را با عنوان بین حکومت‌گرایی نهادینه‌شده را ارائه داد. در مقاله بعدی خود نیز با عنوان «ترجیحات و قدرت در جامعه اروپا: رویکرد بین حکومت‌گرایی لیبرال» ابتدا به محدودیت‌های نوکارکردگرایی و زیرسؤال‌بردن مشروعیت این رهیافت اشاره کرده است؛ وی در این مقاله برای اولین بار به نظریه بین حکومت‌گرایی لیبرال اشاره کرده است. در ادامه مقاله نیز به فرضیه‌ها و مؤلفه‌های رهیافت بین حکومت‌گرایی لیبرال پرداخته است. موراوچیک در کتاب *انتخابی برای اروپا: هدف اجتماعی و قدرت دولت از مسینا تا ماستریخت* به بررسی پنج مورد مطالعاتی شامل معاهده رم (۱۹۵۵-۵۸)، سیاست مشترک کشاورزی (۱۹۵۸-۸۳)، نظام پولی اروپایی (۱۹۶۹-۸۳)، قانون واحد اروپا (۱۹۸۴-۸۸) و معاهده اتحادیه اروپا (۱۹۸۸-۹۱) براساس عملکرد سه کشور فرانسه، آلمان و بریتانیا می‌پردازد.

1. Andrew Moravcsik

فرانک شیملفنینگ^۱، نیز از دیگر نظریه‌پردازان این رهیافت است، وی که در راستای بسط و توسعه نظریه بین‌حکومت‌گرایی لیبرال مقالات متعددی نگاشته است، در آخرین مقاله با عنوان «بین‌حکومت‌گرایی لیبرال و بحران منطقه یورو» به تأثیر چانه‌زنی بین دولت‌های عضو نظام پولی اروپا در زمینه جلوگیری از گسترش آن پرداخته است. کامل‌ترین پژوهشی که با موراوچیک درباره نظریه بین‌حکومت‌گرایی لیبرال نگاشته است با عنوان «بین‌حکومت‌گرایی لیبرال» در کتاب نظریه همگرایی/اروپایی به رشته تحریر درآمده است.

ویژگی‌های رهیافت بین‌حکومت‌گرایی لیبرال

۱. بین‌حکومت‌گرایی لیبرال دربرگیرنده عناصر متعددی از سایر نظریه‌های همگرایی مانند نوکارکردگرایی، بین‌حکومت‌گرایی سنتی و نهادگرایی نئولیبرال است. در واقع، به دنبال مدرنیزه کردن نظریه همگرایی بر مبنای نظریه عمومی علم سیاست است.

به طوری که بر خلاف نوکارکردگرایی همگرایی منطقه‌ای را فرایندی درونزاد و خودکار نمی‌پندارد، بلکه آن را حاصل انتخاب عقلانی چانه‌زنی، مذاکره و تصمیم‌گیری دولت‌های منطقه‌ای می‌داند. همچنین، برخلاف بین‌حکومت‌گرایی واقع‌گرا، فرایند چانه‌زنی میان کشورهای منطقه‌ای را مصون از فشارها و انگیزه‌های سیاست داخلی و تأثیر و نفوذ نهادهای فراملی نمی‌داند. همچنین، از نظریه نهادگرایی نئولیبرال کوهن متمایز است، چون ارجحیت‌ها و منافع دولت‌ها را محصول سیاست داخلی و رقابت بازیگران فروملی قلمداد می‌کند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۳، صص ۱۱۲ و ۱۱۳).

۲. بین‌حکومت‌گرایی لیبرال به عنوان ابرنظریه (نظریه کلان) به دنبال توضیح سیر تکامل همگرایی منطقه‌ای است، به این معنا که به اقدام سیاسی محدود نیست، بلکه سنتز یا چارچوب نظری است.

1. Frank Schimmelfennig

در واقع، فرایند همگرایی را تنها با یک عامل ن می‌سنجد، بلکه به‌جای آن به دنبال پیوند نظریه‌ها و عوامل چندگانه در راستای دستیابی به رهیافتی جامع برای تشریح روند همگرایی در طول زمان است (Moravcsik & Schimmelfennig, 2009, p.68).

۳. این رهیافت در عین چندعلی‌بودن، ساده است به عبارتی، این نظریه در چندین گزاره عمومی مرتبط با یکدیگر خلاصه می‌شود؛ به طوری که خواستار ساده‌سازی سیاست‌های نهادهای بین‌المللی با تأکید بر اقدامات اساسی اتحادیه و محدودسازی فعالیت‌های ثانویه است. همچنین، علاوه بر رد تک‌علی‌بودن، همگرایی منطقه را براساس مدل سه‌مرحله‌ای ترجیحات، چانه‌زنی و نهادها توضیح می‌دهد (Moravcsik & Schimmelfennig, 2009, p.68).

پیش‌فرض‌های بین‌حکومت‌گرایی لیبرال

بین‌حکومت‌گرایی لیبرال براساس فرضیه‌های زیر اقدام به توضیح مراحل همگرایی می‌کند:

۱. دولت‌ها بازیگران اصلی هستند: در این زمینه نهادهای بین‌المللی مانند اتحادیه اروپا براساس رفتار دولت‌ها به عنوان بازیگران اصلی عمل می‌کند. در واقع، دولت‌ها از طریق چانه‌زنی و مذاکرات با یکدیگر برای دستیابی به اهدافشان اقدام می‌کنند، و تنها دولت‌های یک نهاد بین‌المللی همچنان از مشروعیت سیاسی و قدرت تصمیم‌گیری برتر برخوردارند (Moravcsik & Schimmelfennig, 2009, p.68). در این زمینه، موراوچیک می‌گوید جامعه اروپا بهتر است به عنوان یک رژیم بین‌المللی برای هماهنگی سیاست‌ها دیده شود (Moravcsik 1993, p.480). گرچه این فرضیه یک فرضیه رئالیستی نیست: امنیت ملی انگیزه مسلط نیست، قدرت‌های دولتی براساس توانایی‌های اجباری نیست؛ ترجیحات و هویت‌های دولتی یکسان نیستند و نهادهای بین‌دولتی اهمیتی ندارند.

۲. دولت‌ها به صورت عقلانی اقدام می‌کنند: در این زمینه دولت‌ها برپایه تحلیل هزینه - فایده، به محاسبه سود و هزینه هر یک از اقدامات متفاوتشان می‌پردازند و اقدام مشترکی که بیشترین سود را برای طرفین دارد، انتخاب می‌کنند. در واقع، دستاورد جمعی ناشی از این اقدام مشترک، به

توافقنامه‌ای برای همکاری یا تأسیس نهادهای بین‌المللی منجر می‌شود. عقلانی عمل کردن دولت‌ها در همه مراحل مورد نظر بین‌حکومت‌گرایی لیبرال وجود دارد (Moravcsik 1993, p.480).

مراحل همگرایی

بین‌حکومت‌گرایی لیبرال فرایند همگرایی را در سه مرحله تحلیلی شناسایی ترجیحات ملی، چانه‌زنی و مذاکرات بین دولت‌ها و نهادسازی است (Kim, 2014, p.382).

شناسایی ترجیحات ملی

علی‌رغم وجود طیف وسیعی از بازیگران داخلی که در اولویت‌های ملی و اغلب طیف وسیعی از بازیگران در تصمیم‌گیری سیاست خارجی درگیرند؛ این رهیافت تنها دولت را به عنوان بازیگر اصلی در زمینه‌گزینش ترجیحات ملی می‌داند، زیرا کارویژه انسجام ترجیحات متعدد میان بازیگران داخلی کشور تحت حاکمیتش را برعهده دارد. براساس نظریه‌های مربوط به لیبرال در روابط بین‌الملل، تنوع اهداف سیاست خارجی حکومت‌های ملی ناشی از واکنش به فشار گروه‌های اجتماعی داخلی است که اولویت‌هایشان از طریق نهادهای سیاسی تجمیع می‌شوند. در واقع، عنصر ترجیحات ملی به روابط بین دولت و جامعه در شکل‌گیری رجحان‌های ملی بستگی دارد. به‌طوری که موراوچیک این فرضیه را مطرح می‌کند که افراد خصوصی و انجمن‌های داوطلبانه به همراه منافع مستقلشان، عمل متقابل در جامعه مدنی، بازیگران اساسی در سیاست هستند (Moravcsik, 1993, pp.481-483).

این ترجیحات در میان دولت‌ها متفاوت و در طول زمان نیز متغیر می‌باشند. با این حال، وجود مسئله یا موضوع خاص موجب توافق حکومت‌ها بر سر یک ترجیح ملی شده است. بیشتر ترجیحات هم‌ناشی از کارکردهای مربوط به مسائل خاص در حوزه چگونگی مدیریت جهانی سازی است. در حیطه منافع اقتصادی نیز مدل متناسب با منافع ملی یا تعادل منافع بین تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان در نظر گرفته می‌شود، در صورتی که در حیطه منافع غیراقتصادی مسائلی مانند سیاست‌گذاری زیست‌محیطی و مهاجرت مطرح است و عناصر اقتصادی نسبت به

نگرانی‌های غیراقتصادی اهمیت کمتری دارد (Moravcsik, 2013, p.50). موراوچیک در کتابش به تأثیر منافع جغرافیای سیاسی بر فرایند همگرایی اروپا اشاره دارد. وی در میان ۱۵ موردی (۵ تصمیم در سه کشور) که مورد مطالعه قرار می‌دهد، نیروهای جهانی شدن اقتصادی را حائز اهمیت بالایی در ایجاد ترجیحات ملی ارزیابی می‌کند؛ گرچه به مؤلفه‌های ژئوپولیتیکی و ایدئولوژیکی نیم‌نگاهی دارد. به‌طور کلی، از نگاه موراوچیک ترجیحات خالص و مشهود اقتصادی به نهادینه‌کردن منطقه آزاد تجاری به همراه سیاست‌های تثبیت مالی منجر شده است (Moravcsik & Schimmelfennig, 2009, p.68).

چانه‌زنی بین دولت‌ها

ترجیحات ملی متفاوت بین دولت‌ها، به‌ندرت موجب همگرایی بین آن‌ها می‌شود. اما در این مرحله دولت‌ها بر منافع کم‌اهمیت خود غلبه می‌کنند و به همکاری با یکدیگر برای دستیابی به منافع مشترک می‌پردازند. منافع فردی دولت‌ها به نزاع منجر می‌شود. با این حال، با چانه‌زنی بر منافع پخش‌شده میان دول، میل آن‌ها را برای همکاری با یکدیگر تحریک می‌کند. قدرت چانه‌زنی دولت‌ها، دستاوردهای ناشی از مذاکرات بین‌المللی را تعیین می‌کند (Moravcsik & Schimmelfennig, 2009, p.70).

ویژگی‌های متعددی در چانه‌زنی بین دولت‌ها مؤثر است که مشتمل بر چنین مواردی است:

۱. بازیگرانی که در راستای نیاز حداقلی مانند حفظ منافع موجود اقدام به چانه‌زنی با یکدیگر می‌کنند؛ به گونه‌ای بهتر می‌توانند بازیگران دیگری را که قائل به چانه‌زنی با یکدیگر نیستند، تهدید کنند.

۲. چانه‌زنی به دنبال تأثیرگذاری بیشتر بر توزیع منافع میان بازیگران در این امر درگیر است.

۳. نخبگان برجسته فوق ملی (مانند رئیس کمیسیون اروپا) چندان در فرایند چانه‌زنی تأثیرگذار نیستند و رهبران ملی با درک و فهم خود موجب روی آوردن دولت‌های یکدیگر به چانه‌زنی می‌شود (Moravcsik & Schimmelfennig, 2009, p.71).

بی‌توجهی به چانه‌زنی می‌تواند زمینه مشترکی برای تعاملات دول عوض با یکدیگر به وجود

آورد؛ شناسایی، مذاکرات و چانه‌زنی‌های تحمیلی دول با یکدیگر، هزینه‌های بالایی بر یکدیگر تحمیل می‌شود (Moravcsik, 2013, p.497).

منافع پخش‌شده (ناشی از اطلاعات و ایده‌های پخش‌شده نظام‌مند میان دول)، قدرت نسبی دولت‌هایی را که براساس وابستگی متقابل نامتقارن شکل‌یافته، منعکس می‌کند. به عبارتی، دولت‌هایی که بیشترین منافع اقتصادی از همگرایی به‌دست آورده‌اند، بهتر می‌توانند به توافق درباره دستاوردهای مشترک خود دست یابند و به‌طور حداقلی توانایی نفوذ بیشتری برای تحمیل شرایط بر دیگر بازیگران دارند (Moravcsik, 2013, p.3). این امر نقش عدم تقارن اطلاعاتی را که نتیجه عوامل سنتی چالش برانگیز همگرایی با تأکید بر ناکارآمدی بالقوه چانه‌زنی است، کاهش می‌دهد (Moravcsik & Schimmelfennig, 2009, p.71).

انتخاب نهادی

برای توضیح درباره تأسیس یا طراحی نهادهای بین‌المللی باید گفت زمانی که بازیگران بر سر منافع مشترک به نتیجه می‌رسند؛ اقدام به ایجاد نهاد بین‌المللی می‌کنند. بین‌حکومت‌گرایی لیبرال براساس گزاره نهادگرایی نئولیبرال که نهادهای بین‌المللی را علت ضروری تداوم همکاری بین‌المللی می‌داند، برای نهادهای بین‌المللی ارزش قائل است. همچنین، بین‌حکومت‌گرایی لیبرال با برخی گزاره مربوط به نظریه نوکارکردگرایی مانند واگذاری اقتدار دولت‌ها به سازمان‌های فوق ملی درباره نهادهای بین‌المللی موافق است (Moravcsik & Schimmelfennig, 2009, p.72).
 نهادها در نگاه بین‌حکومت‌گرایی لیبرال کارویژه‌های متعددی دارد که بدین شرح است (Koremenos & Others, 2001, pp.761-799):

۱. حفظ دستاوردهای ناشی از چانه‌زنی؛
۲. تسهیل در توزیع دستاوردها بر حسب قدرت چانه‌زنی؛
۳. کاهش هزینه‌های چانه‌زنی در نتیجه مذاکرات بین‌المللی؛
۴. تعیین مجازات متقابل برای دولتی که قوانین را رعایت نمی‌کنند؛
۵. ارائه اطلاعات ضروری به دول عضو برای کاهش ابهام رفتار بازیگران و تعیین ترجیحات مشترک در آینده.

از نگاه نظریه بین‌حکومت‌گرایی لیبرال با انتقال حاکمیت به نهادهای بین‌المللی، دولت‌ها به‌طور مؤثری سیاست‌های متنوعی را در پیش گرفته و به صورت محلی و غیرمتمرکز حکومت می‌کنند. درباره اتحادیه اروپا باید متذکر شد که این نهاد به دلیل ظرفیت اندک مالی، نداشتن قدرت اجبار و مدیریت کوچک شده از سایر نهادهای حاکمیتی متفاوت است، به‌طوری که بیشتر قواعد اتحادیه اروپا توسط مقامات ملی اجرا می‌شود و تنها بر آن نظارت می‌کند. این سازوکار اجرایی با نگرش لیبرالی بین‌حکومت‌گرایی لیبرال کاملاً تطابق دارد و اصل ثبات همگرایی را به دلیل سازواری با ترجیحات ملی تضمین می‌کند.

این سازوکارها کاملاً با نگاه لیبرالی روابط بین‌الملل که بین‌حکومت‌گرایی لیبرال براساس آن شکل گرفته است، مطابقت دارد؛ همان‌طور هم که انتظار داریم این نگاه اصل ثابت‌بودن همگرایی با وجود تکامل و سازگاری ترجیحات ملی و نهادهای مربوطه شان (منظور رژیم‌های بین‌المللی نیست) تضمین می‌شود (Moravcsik, 1998, p.493). از دیدگاه این نظریه، همگرایی اروپایی درباره جایگزینی به‌جای دولت ملی نیست، بلکه درباره رهایی از دولت و انطباق با آن است؛ در این زمینه آلان می‌لواردز این فرایند را مقابله با جهانی‌شدن عنوان می‌کند (Moravcsik & Schimmelfennig, 2009, p.73).

رویکرد بین‌حکومت‌گرایی لیبرال به اروپا

نمونه عملی همگرایی از نگاه رهیافت بین‌حکومت‌گرایی لیبرال اتحادیه اروپاست. همگرایی اروپایی از ۱۹۵۵ به این سو بازتاب سه عامل الگوهای مزیت تجاری، قدرت چانه‌زنی نسبی دولت‌های مهم و انگیزه برای ارتقای اعتبار تعهدات بین‌دولتی؛ که در این میان منافع تجاری اهمیت بسیاری دارد. در واقع، همگرایی اروپایی ناشی از مجموعه‌ای از انتخاب‌های عقلانی رهبران است که منافع اقتصادی را تعقیب می‌کردند. این منافع اقتصادی در وهله نخست توسط تولیدکنندگان قدرتمند اقتصادی و در مرحله بعدی ترجیحات کلان اقتصادی تعریف می‌شده است (Moravcsik, 1998, p.3).

نگرش این رویکرد نسبت به همگرایی در اروپا و اتحادیه اروپا در گزاره‌های زیر خلاصه شده است (قوام و کیانی، ۱۳۸۹، ص ۴۳):

۱. همگرایی اروپایی بیشتر شبیه سیاست بین‌المللی به معنای عام بوده و اتحادیه اروپا نیز مانند سایر نهادهای بین‌المللی است.
 ۲. همگرایی اروپایی حاصل تصمیم‌گیری عقلانی، چانه‌زنی و مذاکره کشورهای عاقل و منفعت‌طلب مشارکت‌کننده در آن است.
 ۳. کشورهای عضو اتحادیه اروپا همچنان به صورت بازیگران مسلط در فرایند همگرایی اروپا باقی خواهند ماند و بر مبنای اهداف و منافع ملی خود به آن شکل می‌دهند.
 ۴. همگرایی در اروپا باعث تضعیف و تحلیل دولت‌های عضو نشده است.
 ۵. اتحادیه اروپا همچنان به صورت یک نهاد بین‌الدولی باقی خواهد ماند.
 ۶. نهادهای فوق ملی اروپایی صلاحیت و اختیارات محدودی در حوزه سیاست اعلی دارد.
- در واقع، بین حکومت‌گرایان لیبرال مطرح می‌کنند که در حالی که دولت‌ها با حفظ حاکمیت خود وارد اتحادیه اروپا می‌شوند، اما ممکن است منافع مشترکشان در حاکمیتشان ادغام شود و توسط نهادهای اروپایی اعمال شود؛ به عبارتی، دولت‌ها تلاش می‌کنند تا از طریق همگرایی مسایل مشترکشان را حل کنند و همگرایی اروپا به منظور حل مؤثر و بهتر مسائل و مشکلات کشورهای اروپایی صورت می‌گیرد (Rosamond, 2000, p.140).

گسترش اتحادیه اروپا براساس رویکرد بین‌حکومت‌گرایی لیبرال مشروط به تأمین منافع ملی (اقتصادی و ژئوپولیتیکی) اعضای کنونی این اتحادیه با پیوستن اعضای جدید به آن است. گرچه رسیدن به ارجحیت مشترک به دلیل گستردگی و متفاوت‌تر شدن ارجحیت‌های داخلی با مشکلاتی مواجه می‌شود و فرایند چانه‌زنی به کندی پیش می‌رود، اما به دلیل برخورداری اعضای قدیم و جدید اتحادیه اروپا از منافع متعدد یکدیگر به‌ویژه منافع تجاری و اقتصادی گسترش اتحادیه اروپا ادامه دارد.

بین‌حکومت‌گرایی لیبرال و سیاست مشترک خارجی و امنیتی

در ادامه سیاست مشترک خارجی و امنیتی^۱ براساس نظریه بین‌حکومت‌گرایی لیبرال بررسی می‌شود.

گرچه در نگاه اول نمی‌توان مواضع متفاوت در برابر فشارهای بیرونی مانند نزاع‌های بین‌المللی، حملات تروریستی یا غیره-که ناشی از منافع متفاوت اعضای اتحادیه اروپای در سیاست خارجیشان است با نظریه لیبرالیسم توضیح داد (Smith, 2004, pp.20-21).

با این حال، تفاوت‌ها و منافع دول اروپایی که تجمیع شده بود باعث شد تا به ایجاد نهادین سیاست مشترک خارجی و امنیتی روی آورند. مشخصاً زمانی که اعضای اتحادیه اروپا به حوادث متعدد بین‌المللی برحسب منافع ملی مربوطه‌شان واکنش نشان می‌دهند، با این حال خودبه‌خودی این معنا را نمی‌رساند که دستاورد آن، کوچکترین مخرج مشترک نیست.

اینجاست که بین‌حکومت‌گرایی لیبرال براساس منطق وابستگی متقابل نامتقارن، پیامد نهادین آن را توضیح دهد (Wilga, 2008, p.14).

به‌طور کلی، منطق وابستگی متقابل نامتقارن این است؛ شخصی که بیشترین سود را از سیاستی واحد دریافت می‌کند؛ باید سود ناشی از حاشیه‌ترین سیاست را قربانی کند. در واقع، این منطق اصلی‌ترین عامل شکل‌دهنده مذاکرات است (Moravcsik & Vachudova 2002, p.3).

بنابراین، مهم‌ترین مرحله شکل‌گیری سیاست خارجی مشترک- مذاکرات مداوم بین دول عضو اتحادیه اروپا- است.

در مرحله پایانی این نظریه انتخاب نهادی که همان سیاست خارجی مشترک است؛ شکل می‌گیرد. انتخاب نهادی در واقع چیزی است که دول عضو اتحادیه اروپا در کنفرانس میان‌دولتی^۲ یا در شورای وزرا تصمیم مشترک اتخاذ می‌کنند.

1. Common Foreign and Security Policy (CFSP)

2. IGC

در مرحله اول دول عضو اتحادیه اروپا درگیر منافع خود در سطح داخلی هستند. منافع داخلی که بعضی مواقع در کشورهای عضو اتحادیه اروپا متکثر می‌شوند؛ بین مخالفین و حکومت مورد بحث و جدل قرار می‌گیرد (Wilga, 2008, p.15).

این مواضع به‌ویژه در مسائل مرتبط با سیاست خارجی مشترک، بعدها در سطح اروپایی مطرح می‌شود. باید به این نکته اشاره کرد که مواضع مربوطه نتیجه نگرانی‌هایی است که توسط حکومت‌ها درباره مسائل متفاوت بین‌المللی و اروپایی مطرح می‌شود. مسائل متفاوت- که در نتیجه عوامل متفاوت است- مانند آنارسی، فشارهای امنیتی همچنین، ملاحظات خاص اروپایی قبلاً نقش مهم خود را در این مرحله بازی می‌کنند (Wilga, 2006, p.343).

زمانی که حکومت‌ها مواضعی را در سطح ملی اتخاذ می‌کنند، وارد مرحله دوم همگرایی می‌شوند. البته بدین معنا نیست که مرحله مربوط به منافع ملی تمام شده و ممکن است بحث و جدل علی‌رغم مواضع اتخاذشده، بر سر منافع سیاسی گرفته شود. با وجود این، علی‌رغم بحث‌های احتمالی و مداوم داخلی، تصمیم‌های مربوطه، موضوع مذاکرات در سطح اتحادیه اروپا خواهند شد. در این مرحله، مذاکرات به دو عامل مانند میزان قدرت‌های دول عضو اتحادیه اروپا و وابستگی متقابل نامتقارن طرف‌های مذاکره‌کننده؛ بستگی خواهد داشت. هر تصمیم موسعی که به صورت نهادی، سیاست خارجی مشترک را شکل دهد؛ اکثر دول عضو مایل به چنین انتخابی طی بازی چانه‌زنی در سطح اتحادیه اروپا خواهند شد.

همچنین، در صورتی که اکثر دول عضو مایل به ایجاد نهادهای سیاست خارجی مشترک نباشند، انتظار می‌رود در این مرحله مجموعه‌های متفاوتی از دولت‌های طرفدار سیاست خارجی مشترک - در اتحاد یا افتراق- دیده شود و متعاقباً راهبردهای متفاوتی را در مذاکرات با یکدیگر بر عهده بگیرند؛ چنین چیزی را می‌توان در پرداخت‌ها و معاملاتی دید که تصمیم‌های مرتبط با نهادهای سیاست خارجی مشترک جدید تضمین می‌کند (Wilga, 2008, p.15-17).

روابط اتحادیه اروپا و سوریه

با شروع فرایند بارسلونا در ۱۹۹۵، اتحادیه اروپا توافقات دوجانبه با همه شرکای خاور میانه و

شمال آفریقا به جز سوریه امضا کرد. نیاز اتحادیه اروپا و سوریه به یکدیگر باعث شد تا توافق همکاری اتحادیه اروپا و سوریه در سال ۱۹۷۷ بین طرفین امضا شود و طی بررسی‌های تکمیلی فرایند مذاکرات اتحادیه اروپا با سوریه در سال ۱۹۹۸ آغاز شد. توافقی که ابتدا در سطح فنی در دسامبر ۲۰۰۱ به توافق طرفین رسید و سپس بین مذاکره‌کنندگان اصلی در اکتبر ۲۰۰۴ اجرا شد (Dostal & Zorob, 2013, p.16).

با توجه به اینکه از نگاه دول اروپایی دولت بشار اسد به عنوان یکی از مظنونین ترور رفیق حریری شناخته می‌شد و همکاری لازم با دادگاه بین‌المللی برآمده از قطعنامه ۱۵۵۹، انجام نداد بود؛ در ۶ نوامبر ۲۰۰۵ شورای اتحادیه اروپا، سوریه را به قصور در پرونده رفیق حریری نظر دادند که متعاقباً نگرش اتحادیه اروپا به سوریه به نسبت بد شد (Council of the European Union, 2005, p.12) با این حال، در سال ۲۰۰۸ توافقات صورت گرفته براساس اصلاحات انجام گرفته توسط سوریه، دوباره آغاز شد با این حال، پس از دول عضو اتحادیه اروپا به صورت متفق‌القول خواستند تا سوریه توافقنامه همکاری اتحادیه اروپا- سوریه امضا کند؛ مقامات سوری در پاسخ به این تقاضا زمان بیشتری برای بررسی توافقنامه درخواست کردند (Delegation of the European Union to Syria, 2009).

گرچه سوریه در حال بررسی توافقنامه اتحادیه اروپا بود با این حال وقوع بحران سوریه در ۲۰۱۱ باعث شد در می ۲۰۱۱، اتحادیه اروپا همه توافقات همکاری دوجانبه خودش را با سوریه به تعلیق درآورد (Delegation of the European Union to Syria, 2009).

به دنبال شروع نزاع مسلحانه در بهار ۲۰۱۱، اتحادیه اروپا تحریم‌های گسترده‌ای علیه سوریه اعمال کرد. بعدها در فوریه ۲۰۱۵ که وضعیت سوریه بغرنج‌تر شد؛ اتحادیه اروپا «راهبرد منطقه‌ای برای سوریه و عراق به اضافه تهدید داعش» به همراه چشم‌اندازی گسترده منتشر کرد (Council of the EU, 16 March 2015). اتحادیه اروپا بزرگ‌ترین بیشترین مشارکت را در واکنش‌های بین‌المللی علیه سوریه داشته است.

در آخرین واکنش نیز شورای اتحادیه اروپا به حفظ و گسترش تحریم‌های اعمال شده علیه سوریه در ۲۸ می ۲۰۱۸ تصمیم گرفت (Council of the EU, 29 May 2018).

قبل از تعلیق همکاری دوجانبه با سوریه، اتحادیه اروپا فعالیت‌های خود را در قبال اصلاحات بخش‌های سیاسی و اداری حفظ کرده بود. این فعالیت‌ها بر مبنای گزارش راهبردی سوریه بین سال‌های ۲۰۰۷-۲۰۱۳ پیگیری می‌شده است. بودجه برنامه ملی برای سال‌های ۲۰۱۱-۱۳ به جمعیت سوری متأثر از بحران سوریه اختصاص یافته است.

فعالیت‌ها و پروژه‌های مرتبط با چارچوب اتحادیه کشورهای مدیترانه- فعالیت‌های جوانان، برنامه‌های محیط زیستی و ساختارها- که از آغاز برای سوریه بود؛ هنوز در حال انجام است با این تفاوت که سوریه اکنون از آن مستثنا شده است. اقدامات اتحادیه اروپا درباره سوریه در همکاری با دولت بشار اسد تعریف نمی‌شود (Seeberg, 2016, pp.110 & 111).

سیاست رسمی اتحادیه اروپا این است که دول بشار اسد؛ مسئول بحران فعلی سوریه است و بر این باور بوده که صلح پایدار در سوریه تحت رهبری کنونی بشار اسد به دست نمی‌آید (Council of the European Union, 2018, p.8). با توجه به تصمیم‌های متعددی که اتحادیه اروپا در قبال دولت سوریه گرفته است؛ بشار اسد نمی‌تواند در حمله علیه داعش شریک باشد.

علاوه بر آن اتحادیه اروپا فعالیت‌هایی به منظور تسهیل شرایط سخت پناهندگان سوری که مهاجرت کرده یا در کشورهای همسایه (به‌طور عمده، اردن، لبنان و ترکیه) ساکن شده‌اند؛ اتخاذ کرده است. سیاست‌هایی که اتحادیه اروپا در قبال بحران سوریه می‌گیرد مرتبط با دو هدف امنیتی است: ۱. «سوریه و عراق: راهبرد ضد تروریسم/ ضد جنگجویان خارجی» که از ژانویه ۲۰۱۵ آغاز شده است، مرتبط با وضعیت کلی منطقه است، نه اینکه فقط مربوط به سوریه باشد؛ ۲. راهبرد مشترک به عنوان بخشی از هدف جامع اتحادیه اروپا برای جلوگیری از افزایش مهاجرین و پناهندگان در اروپا شود (Seeberg, 2016, pp.110 & 111).

ارزیابی سیاست خارجی مشترک اروپا نسبت به بحران سوریه

در نگاه اول، سیاست خارجی مشترک نسبت به سوریه که با قطع روابط همه کشورهای اروپایی در قالب استراتژی مشترک سوریه آغاز شد و تحریم‌های مشترکی علیه این کشور تصویب شد؛ اقدامی درخور توجه است که نظیر آن را در بحران‌های عراق و لیبی دیده نشده است. حتی در

زمینه مبارزه با گروه‌های تکفیری مانند داعش که خطراتشان تا اروپا کشیده شده بود، به خوبی نشان دادند که یک بحران در عرصه سیاست خارجی اروپایی می‌تواند عامل ایجاد همگرایی بین کشورهای عضو اتحادیه اروپا شود. همچنین، راهبردهای مشترکی که در قبال جلوگیری از افزایش بحران پناهندگان سوری اتخاذ کرده‌اند؛ نشان‌دهنده وجود همگرایی در نگرش اتحادیه اروپا نسبت به سوریه است.

با همه این اوصاف، بنا بر اساس مفاهیم نظریه بین‌حکومت‌گرایی لیبرال؛ چالش‌هایی در اتحادیه اروپا دیده می‌شود که مانع از اتخاذ سیاست خارجی مشترک توسط اعضای اتحادیه اروپا می‌شود، یکی از چالش‌های موجود تعریف و درک متفاوت اعضا از منافع ملی به عنوان اصلی‌ترین چالش پیش روی سیاست خارجی مشترک اروپایی در قبال سوریه دید. در واقع، وجود تضاد در میان دول عضو اتحادیه اروپا، بازخورد مشترک بین اعضای اتحادیه اروپا جلوگیری می‌کند (Kienzle, 2009, p.3). در این میان تضاد منافع ملی و سیاست‌های خارجی متفاوت سه کشور انگلیس، آلمان و فرانسه به عنوان کشورهای بزرگ و پیشرو همگرایی اروپا بیش از دیگران اهمیت دارد.

درباره مسئله بحران سوریه، رویکرد بریتانیا به اتحادیه اروپا به‌طور تام و مطلق به منافع ملی این کشور بستگی دارد؛ در واقع، این رویکرد نشأت گرفته از تعریف دیپلماسی به شیوه بریتانیا مبنی بر تأکید صرف بر منافع ملی بی‌توجه به متحدانش است (واعظی و ایزدی، ۱۳۸۷، ص ۱۸۵). بریتانیا در کتاب سفید خود بر این امر تأکید می‌کند که سیاست خارجی و امنیتی مشترک اروپا هیچ‌گاه نمی‌تواند جایگزین سیاست خارجی ملی کشورهای عضو شود و درباره این مسئله خود را متعهد به پایبندی به تعهدات دسته‌جمعی نمی‌داند (خالوزاده، ۱۳۷۷، ص ۲۷).

فرانسه به عنوان عضو مهم دیگر اتحادیه اروپا نگرش سیاسی به قضیه بحران سوریه داشته است؛ فرانسه در زمینه سیاست خارجی و امنیتی مشترک معتقد است باید بین مسائل اروپایی و غیراروپایی در چارچوب سیاست خارجی و امنیتی مشترک اروپا تفکیک قائل شد. مسائل اروپایی باید در حوزه سیاست خارجی و امنیتی مشترک باشد، اما درباره مسائل غیراروپایی،

نگرش فرانسه نسبت به بحران سوریه بیشتر مبنایی تاریخی به خود گرفته است. به عبارتی، با توجه به قیومیت این کشور بر سوریه در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰، به مداخله در سوریه برحسب منافع ملی خود می‌پردازد. البته این مداخله در چهارچوب قطعنامه‌های شورای امنیت و همراه با سایر قدرت‌های بزرگ در این کشور بوده است. از همین حیث، قائل به همگرایی فدرالیستی در سیاست خارجی و امنیتی مشترک در اتحادیه اروپا نیست (واعظی و ایزدی، ۱۳۸۷، ص ۱۵۰).

آلمان به عنوان قدرت سوم در اتحادیه اروپا، نگرشی متفاوت تر بر مبنای دو مسیر نسبت به سیاست خارجی مشترک دارد، مسیر اول مبنی بر گسترش اتحادیه اروپا به سمت شرق و پذیرش اعضای جدید و مسیر دوم مبتنی بر نقش ابزاری اتحادیه اروپا برای ایجاد نقش فعال در صحنه بین‌المللی (نورعلی وند و مجیدی، ۱۳۹۳، ص ۷۷). در واقع، آلمان در اتخاذ راهبرد خود نسبت به بحران سوریه، به شدت دنباله رو سیاست خارجی مشترکی است که از سوی رئیس کمیسیون اتحادیه اروپا بیان می‌شود.

این نگرش متفاوت میان قدرت‌های عمده اروپایی درباره حوادث و تحولات سوریه باعث شده تا اتحادیه اروپا و ساختارهای وابسته به آن نتوانند چندان به حفظ دستاوردها و اهداف مشترک سیاست خارجی که در معاهده‌های آمستردام و لیسبون تهیه و تدوین شده بود؛ پردازند، نمونه چنین نگرش واگرایانه‌ای را می‌توان در تحمیل تحریم‌های اولیه بر سوریه دید که دول عضو اتحادیه اروپا انعطاف را در تصمیم مرتبط با چگونگی اقدام مشترک اتخاذ کردند. با توجه به اینکه اتحادیه اروپا نماینده ناقصی برای منطقه اروپا بوده است، بعضی از دول عضو به عنوان نماینده اروپا اقدام خاصی نکردند.

به‌طور خلاصه عواملی که باعث می‌شود اتحادیه اروپا به دشواری بتواند در قبال سوریه تصمیم‌گیری مشترکی داشته باشد، مشتمل بر چنین مواردی است:

همکاری بین حکومت‌ها داوطلبانه است، به‌طوری که اگر آن‌ها قصد همکاری نداشته باشند؛ هیچ‌گونه تحریم نظامی یا تحریم اقتصادی اتخاذ نخواهد شد. ارجحیت دولتی سعی بر جلوگیری

از مداخلاتی می‌شود که هزینه‌های بالایی را تحمیل کند. (سوریه) به هر حال پیچیدگی‌هایی که ممکن است جامعه بین‌المللی با آن مواجه شود، در اتحادیه اروپا به نسبت کمتر مشاهده می‌شود. نیاز به اقدام از سوی دول عضو، اغلب مفید قلمداد می‌شود؛ تا جایی که آن‌ها اطلاعات زیادی به صورت منفی یا مثبت باتوجه به وضعیت موجود دارند. اگر همه آن‌ها قصد داشته باشند با یکدیگر مشارکت داشته باشند، هزینه‌های کمتری متحمل خواهند شد. هزینه‌های معامله در مذاکرات بین دولت‌ها برای دوره مشخصی اندک است. بدین دلیل که دول عضو می‌توانند پیشنهادهای متفاوتی ارائه دهند و همزمان می‌توانند پیشنهادهای را براساس هزینه‌ها رد کنند. با توجه به چنین شرایطی، متقاعدکننده به نظر نمی‌رسد که اتحادیه اروپا به عنوان مجموعه‌ای ۲۷ عضوی بتواند منافع ملی در حال رقابت میان اعضایش را آشتی دهد و قادر باشد به تولید خروجی سیاست خارجی و امنیتی مشترک شایان توجهی بپردازد.

ارزیابی و انتقادات

بین حکومت‌گرایی لیبرال به دنبال پرکردن نواقص مربوط به سایر رهیافت‌های همگرایی بوده و تا حدی نیز موفق بوده است، به نحوی که در واقعیت، کاربردی بودن خودش را به ویژه در اتحادیه اروپا اثبات کند. با این حال، بحران سوریه باعث شده است انتقاداتی از سوی سایر رهیافت‌ها متوجه بین‌حکومت‌گرایی لیبرال بوده است که در ادامه به آن پرداخته می‌شود.

۱. نهادگرایان عقلانی بر این باورند که بین‌حکومت‌گرایی لیبرال قادر به توضیح همه

تصمیم‌گیری‌های مرتبط با بحران سوریه به ویژه در حوزه چانه‌زنی نیست.

۲. نهادگرایان تاریخی معتقدند که این رهیافت فقط بر تصمیم‌گیری حکومت‌ها در زمان‌های که

معاهده‌های مشترکشان در حال اصلاح بوده‌اند، تأکید داشته است (Moravcsik & Schimmelfennig, 2009, p.75).

۳. نوکارکردگرایان، این رهیافت را که درباره واکنش به بحران سوریه توجه زیادی به بازیگران

- فوق ملی مانند کمیسیون اروپا ندارد، و اهمیت چندانی برای آن قائل نیست؛ مورد سرزنش قرار می‌دهند.
۴. بین‌حکومت‌گرایی لیبرال قواعد تعیین‌شده برای نهاد فوق ملی به‌روشنی تئوریزه نمی‌کند و خودش را به تصمیم‌های مرتبط با معاهده‌های اصلاح‌شده محدود کرده است.
۵. به دلیل وجود پیامدهای ناخواسته یا غیرمنتظره به‌ویژه در بحران سوریه که در نتیجه تغییر در اولویت‌های ملی یا تغییر در عملکرد نهادهای دولت عضو به‌سختی می‌تواند آن را جبران کند زیرا بازیگران نهادی و داخلی هزینه‌های گزافی برای تطبیق با شرایط جدید پردازند.
۶. این نظریه در قبال حمایت از دول عضو در برابر تغییرات نهادی و جلوگیری از حذف آن‌ها در فرایند صلح مسکوت باقی می‌ماند.
۷. موراوچیک به عنوان بنیان‌گذار این رهیافت تمرکز خود را بیشتر بر جنبه خروجی همگرایی (مانند تصمیم‌های نهایی درباره همگرایی) به‌جای جنبه ورودی (مانند فشارهایی که دولت‌ها را به تصمیم‌گیری درباره همگرایی در مرحله اولیه وادار می‌کند) و نهادهای فوق ملی کرده است.
۸. موراوچیک بر این باور است که بین‌حکومت‌گرایی لیبرال یک نظریه است با این حال، اندیشمندانی مانند وینکوت آن را یک رهیافت می‌پندارند. در واقع، وینکوت آن را محدودتر از نظریه می‌داند؛ زیرا رهیافت قابلیت اثبات یا نفی برخلاف رهیافت ندارد.
۹. روزاموند تحلیل بین‌حکومت‌گرایی لیبرال درباره نهادهای بین‌المللی مانند اتحادیه اروپا را به دلیل انحصار سطح تحلیل به دوسطح داخلی و بین‌دولتی مورد سرزنش قرار می‌دهد و خواستار در نظر گرفتن سطح رابطه دول غیرعضو اتحادیه اروپا (مانند سوریه) و دولت‌های عضو اتحادیه و سطح در نظر گرفتن تبادلات گروه‌های فروملی در سطوح داخلی شد.
۱۰. فرایند همگرایی توسط دولت محدود شده است و بین‌حکومت‌گرایی لیبرال به بازیگران غیردولتی مداخله‌گر در بحران سوریه کمتر توجه کرده است. با این حال، مهم‌ترین دلیل

موفقیت این رهیافت مرتبط با صحت فرضیه‌های رخ داده در جهان واقع و پیش‌بینی‌هایی است که در زمینه پیشبرد سیاست‌های اروپایی به‌ویژه در حوزه کمک‌های بشردوستانه به مهاجران سوری و مقابله با داعش به عنوان یک عامل تهدیدزای ناشی از بحران سوریه در اروپا مطرح کرده است (Rosamond, 2000, pp.145-147).

نتیجه‌گیری

گرچه بین‌حکومت‌گرایی لیبرال به عنوان یکی از نظریه‌های متعدد همگرایی در اروپا، سیاست - خارجی اتحادیه اروپا را نسبت به بحران سوریه تا حدی تأیید کرده است، به دلیل ارجحیت منافع ملی هریک از کشورهای اروپایی در سیاست خارجی کشورشان، این نظریه در راستای ایجاد یک موضع مشترک نسبت به متغیر بیرونی دچار چالش می‌شود و مسکوت باقی می‌ماند. بازتاب چنین واگرایی در نگرش‌های متفاوت کشورهای اروپایی نسبت به بحران سوریه و شکست از سیاست خارجی مشترک دید به نحوی که در حمله کشورهای غربی به سوریه در سال ۲۰۱۸؛ تنها انگلستان و فرانسه در این حمله با آمریکا همراهی کردند. آلمان و سایر کشورهای اروپایی تنها از این حملات حمایت کردند و نماینده اتحادیه اروپا در سیاست خارجی واکنشی به آن نشان نداد؛ چنین مواضع چندگانه دول و اتحادیه اروپایی حاکی از آن است که اتحادیه هنوز در مرحله اول و دوم همگرایی در عرصه سیاست خارجی مشترک چالش‌های متعددی دارند. باید گفت موراوچیک نظریه‌ای را بنا کرد که در دهه ۹۰ تاحدودی کارایی خود را در سیاست خارجی مشترک اتحادیه اروپایی در قبال بحران کوزوو نشان داد، اما در بحران سوریه اتخاذ سیاست خارجی مشترک فقط زمانی مشاهده شد که تهدیدات داعش این منطقه از جهان را تهدید کرد. با این حال، به‌طور کلی به دلیل اختلاف اعضا سیاست خارجی مشترک چندان عملیاتی نشد.

منابع و مأخذ

۱. دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۹۳). *نظریه‌های همگرایی منطقه ای و رژیم‌های بین‌المللی*. تهران: نشر مخاطب.
۲. قوام، سید عبدالعلی، و کیانی، داود (۱۳۹۰). *اتحادیه اروپا: هویت، امنیت و سیاست*. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۳. مجیدی، محمدرضا، و نورعلی‌وند، یاسر (۱۳۹۳). موانع و چالش‌های تحقق سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا. *سازمان‌های بین‌المللی*، ۲(۷)، ۸۶-۶۱.
۴. واعظی، محمود، و ایزدی، پیروز (۱۳۸۷). *سیاست خارجی و امنیتی مشترک اروپا*. پژوهش ۱۸. تهران: پژوهشکده تحقیقات استراتژیک.
5. Bache, I., & George, S. (2006). *Politics in the European Union*. UK: Oxford University Press.
6. Bagdonas, A. (2012). The CFSP in synergetic theorizing: Explaining the CFSP via a multi-causal and multi-level analytical model. *Strategic Comments*, 2(5), 55-77.
7. Council of the EU. (2015). *Council conclusions on the EU regional strategy for Syria and Iraq as well as the ISIL/Da'esh threat*, Retrieved June 10, 2018 from: <http://www.consilium.europa.eu/en/press/press-releases/2015/03/16/council-conclusions-eu-regional-strategy-for-syria-and-iraq-as-well-as-the-isil-daesh-threat/pdf>
8. Council of the EU. (2015). *Syria: EU extends sanctions against the regime by one year*, Retrieved June 10, 2018 from: <http://www.consilium.europa.eu/en/press/press-releases/2018/05/28/syria-eu-extends-sanctions-against-the-regime-by-one-year/pdf>
9. Council of the European Union. (2005). *Presidency Conclusions, Brussels European Council, 15-16 December 2005*, 1-24. Retrieved June 10, 2018 from: http://www.consilium.europa.eu/ueDocs/cms_Data/docs/pressData/en/ec/89013.pdf
10. Council of the European Union. (2018). *General Secretariat of the Council, Luxembourg European Council, 16 April 2018*, 1-11. Retrieved June 10, 2018 from: http://www.consilium.europa.eu/ueDocs/cms_Data/docs/pressData/en/ec/89013.pdf
11. Delegation of the European Union to Syria. (2009). *European-Syrian Cooperation Agreement*, Retrieved June 10, 2018 from: http://collections.internetmemory.org/haeu/content/20160313172652/http://eeas.europa.eu/delegations/syria/eu_syria/political_relations/agreements/index_en.htm
12. Dostal, J., & Zorob, A. (2013). Syria and the Mediterranean Partnership. *Syria Studies*, 1(2), 1-79.

13. Kim, M. (2014). Integration theory and ASEAN integration. *Pacific Focus*, 29(3), 374-394.
14. Koremenos, B., Lipson, C., & Snidal, D. (2001). The rational design of international institutions. *International Organization*, 55(4), 761-799.
15. Moravcsik, A. (1993). Preferences and power in the European Community: A Liberal Intergovernmentalist approach. *Journal of Common Market Studies*, 31(4), 473-524.
16. Moravcsik, A. (2013). *The Choice for Europe*. London: Taylor and Francis.
17. Moravcsik, A., & Schimmelfennig, F. (2009). Liberal intergovernmentalism. In *a European integration theory* (pp. 67-90). UK: Oxford University Press.
18. Moravcsik, A., & Vachudova, M.A. (2002). Bargaining among unequal's: Enlargement and the future of European integration. *EUSA Review*, 15(4), Fall 2002.
19. Rosamond, B. (2010). *Theories of European integration*. Basingstoke: Palgrave Macmillan.
20. Seeberg, P. (2016). EU Policies in the Mashreq: Between integration and security partnership. *Middle East Policy*, 23(4), 103-113.
21. Smith, M. E. (2004). *Europe's foreign and security policy. The Institutionalization of cooperation*. Cambridge: Cambridge University Press
22. Wilga, M. (2006) *Poland and the other candidate countries: Influencing the treaty from the sidelines*. In Laursen, Finn (Ed.) *The Treaty of Nice. Actor Preferences, Bargaining and Institutional Choice*, Leiden, Boston, Constitutional Law Library, Brill, Martinus Hijhoff Publishers, 323-48.
23. Wilga, M. (2008). The CFSP in synergetic theorizing: Explaining the CFSP via a multi-causal and multi-level analytical model. *Jean Monnet/Robert Schuman Paper Series*, 8(7), 1-22.